

علی اکبر علیخانی*

چکیده

طیب تیزی از جمله متفکران معاصر و نامدار جهان عرب است که تلاش می‌کند با تلفیق آموزه‌های اسلامی و برخی مباحث مارکسیستی، راهی جهت مقابله با انحطاط فراگیر در جهان عرب بیابد. مقاله حاضر، با بیان ابعاد گوناگون اندیشه تیزی و بررسی مهم‌ترین بحرانها و چالشهای جهان اسلام از دید وی، بر طرح «نهضت نوین بیداری و روشنگری در جهان عرب» متمرکز می‌شود که حاوی راه‌حلهای سیاسی-اجتماعی تیزی است. این طرح اگرچه بر مبنای شناخت مناسبی از آموزه‌های اسلامی و وضعیت جهان عرب شکل گرفته و کاربردی است، تا حدودی آرمانی و شعاری به نظر می‌رسد؛ زیرا چندان روش‌مند نیست و -در نهایت- رای به حاکمیت سیاسی و اقتصادی مارکسیستی می‌دهد.

کلید واژه‌ها: طیب تیزی، اندیشه سیاسی عربی، جهان عرب، جهان اسلام، نهضت نوین بیداری، جهانی شدن.

* عضو هیات علمی پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی (وزارت علوم، تحقیقات و فناوری)
فصلنامه مطالعات خاورمیانه، سال هفدهم، شماره ۱، بهار ۱۳۸۹، صص ۸۷-۱۲۲.

طیب تیزینی، استاد فلسفه دانشگاه دمشق، از جمله اندیشمندان سوری و دارای گرایشهای مارکسیستی است. البته مارکسیست بودن تیزینی و بسیاری از اندیشمندان عرب، مانع از تعلق خاطر آنها به اسلام یا ترک مطالعات و تحقیقات در موضوعات و مباحث اسلامی نشده است. در ابتدا بحث نوآوری و جایگاه اندیشه در جهان اسلام از دیدگاه تیزینی مورد بررسی قرار گرفته است. بحث مفصل بعدی، «نهضت نوین بیداری فکری» است که او در قالب طرحی برای جهان عرب ارائه داده و عمده مباحث خود را در این قالب مطرح کرده است. سپس رابطه جهان اسلام و غرب از دیدگاه تیزینی را مورد بررسی قرار داده ایم که مباحثی مثل عقب ماندگی جهان اسلام، تهدیدهای جهان اسلام از سوی غرب، و جهانی شدن را در بر می گیرد.

اندیشه و نوآوری در جهان اسلام

تیزینی معتقد است یکی از شرایط اساسی خلق تفکر فلسفی در جهان عرب - در جهت ایجاد نهضت همه جانبه - آن است که رابطه دین و فلسفه به لحاظ ماهیت موضوع و روش به خوبی درک شود و مورد احترام متقابل دو طرف قرار گیرد. او در این باره به ذکر دو نکته می پردازد:

۱. مبنای رابطه میان این دو، همان تمایز ماهوی و تفاوت در ماهیت است، لذا معتقد است که فلسفه، فلسفه است و دین، دین و این دو هیچ گونه تداخلی با همدیگر ندارند. با وجود این تفاوت ماهوی، اگر احترام متقابل بین دو طرف برقرار باشد موجب کشمکش منفی نمی شود؛ فعالیت هریک در آزادی کامل و به صورت رقابت مسالمت آمیز مبنای این احترام خواهد بود.

۲. همان گونه که بین فلسفه و دین تمایز ماهوی حاکم است، به لحاظ روش نیز نگرش هریک از آنها نسبت به وجود و معرفت و ارزشها تفاوت دارد. بنابراین، به طور مثال نگرش به عقل و اصول و حد و مرزهای آن، یا نگرش به انسان و مبانی وجودی او در هریک از این دو،

به گونه و روشی متفاوت انجام می گیرد.^۱

نتیجه ای که تیزینی می گیرد آن است که: نخست، تفاوت ماهوی مانع از احترام متقابل دین و فلسفه و ایجاد فضای گفتگو بین پیروان این دو در جهت حل مسایل سرنوشت ساز جامعه و مقاومت در برابر نظام حاکم و دشمنان نیست؛ دوم، رقابت سالم و عدم دخالت هریک از این دو در نحوه نگرش به موضوعهای مورد توجه هر یک از دو طرف، خود راهی به سوی تحکیم و مثمرتر ساختن این دو جبهه فکری است. تیزینی با اشاره به اینکه امروزه جهان عرب شاهد انتقاد نامعقول جریانهای دینی، سیاسی و مردمی از جریان فلسفه گرایی در نگاه به دین و اجتماع است، به طور کلی این جریانها را به سه دسته تقسیم می کند:

۱. جریان فکری برگرفته از فقه و فقها، که حتی می توان فقهای مسیحی را داخل این گروه دانست؛

۲. جریان فکری برگرفته از نظام سیاسی حاکم بر جوامع، که در نهایت به دنبال شکل گیری افکار عمومی به نفع خود است؛

۳. جریان عرفی و مردمی که در اثر اختلاط و آمیختگی عقاید دینی، آداب و رسوم عرفی، و القانات نظام سیاسی حاکم بر اذهان آنان به وجود آمده است.^۲

بین این سه دسته، اتحادی در جهت ایجاد حصار برای متفکران خارج از این سه گروه وجود دارد؛ زیرا این اندیشمندان مایه نگرانی و تهدید برای سیاستمداران و فقها گشته اند و تنها راه گریز از تأثیر آنان، بسیج افکار عمومی علیه آنها و معرفی آنان به عنوان شیطان و دشمن دین است. تیزینی می افزاید: «امروزه متولیان تفکر فلسفی و کسانی که بر اساس مبانی فلسفی راه حلهایی برای حل مشکلات جهان عرب ارایه می دهند، از سوی افکار عمومی مورد تکفیر قرار می گیرند که باید گفت علاوه بر جریانهای دینی فقهی، جریانهای سیاسی نظامهای حاکم چنین نگرشی را نسبت به فلسفه و فیلسوفان در اذهان عموم ایجاد کرده اند.» وجود نقاط اختلاف بین دین و فلسفه که در ذیل می آید، به این نگرش منفی بیشتر دامن زده است:

۱. دین مبتنی بر حقیقت مطلقه و نهایی است که همان وحی است، در حالی که فلسفه بر تعدد آرا و نسبییت حقیقت و تکثر گرایی مبتنی است؛

۲. دین تشکیک بردار نیست و اتخاذ موضعی برخلاف مبانی آن، خروج از دین تلقی می‌شود، در حالی که فلسفه قائل به تشکیک و احتمال و تکثر است، از این رو متولیان دین تکفیر فیلسوفان را جهت حفظ وحدت امت اسلام ضروری می‌بینند؛

۳. چون دین برگرفته از نصوص مقدس است نقطه آغاز و پایان مباحث آن مشخص و غیرقابل تخطی است، در حالی که موضوع مباحث فلسفی، کل هستی است و همین امر سبب تشکیک در نصوص دینی می‌شود؛ چون هستی همواره در حال تغییر و تحول است و نصوص ثابت نمی‌تواند پاسخگوی این تحولات باشد؛

۴. از آنجا که فلسفه مبتنی بر تشکیک در همه چیز است و در مقابل دین مخالف هرگونه تخطی از ارکان خود است، مخالف افراط در مباحث عقلی و حجت و برهان است و فلسفه را خطری بزرگ برای ارکان خود می‌بیند.^۳

با این همه تیزی معتقد است میان دین و تفکر فلسفی - که هر یک دارای ماهیت و روشی متفاوت با دیگری است - امکان برقراری رابطه مسالمت آمیز و به دور از تشنج وجود دارد؛ زیرا از یک سو نقطه آغازین مباحث فلسفی، عقل و تعقل است. تیزی با قائل شدن تفاوت بین عقل و تعقل معتقد است که تعقل دارای بنیه‌ای باز و پذیرای حقایق با وصف نسبیت و خارج از دایره عقلانی خود است، در حالی که جمود عقل در برابر چالشها و متغیرات حقایق خارج از حوزه خود دلیلی بر بطلان منطق عقل خواهد بود، حال آنکه تعقل چنین موضع متحجر و بسته‌ای از خود نشان نمی‌دهد، از این رو تفکر فلسفی خود نافی حقیقت مطلق و نهایی است. از سوی دیگر اگرچه دین قائل به حقیقت مطلق است، اما پیروان خود را به تعقل و به کارگیری ذهنیت عقلانی وا می‌دارد تا دین را بهتر بشناسند [افلا تعقلون]. این فراخواندن به عقلانیت، سبب ظهور قرائتهای مختلف در تأویل عقلی آن شده است. نتیجه اینکه هر دو جریان دینی و فلسفی، مشوق کشف حقایق جدید از طریق تعقل و نفی جمود فکری هستند، حتی اگر این کشف جدید در حوزه دین و معارف آن رخ دهد.^۴

چالشهای اسلام معاصر

۱. چالشهای نظری

به نظر تیزینی یکی از چالشهای نظری که باید در جهان اسلام حل شود، تقسیم اسلام به اصیل و غیراصیل است. طیب تیزینی به عقیده عده ای اشاره می کند که معتقدند اسلام به دوگونه است؛ یکی صادق و اصیل و دیگری کاذب و بی اساس، اولی جوهر ذاتی اسلام و دومی مظاهری به دور از اسلام اصیل است و بر همین اساس معتقدند که تنها آن قسم از شریعت اسلامی می تواند به عنوان مظهر واقعی اسلام مطرح شود که سراسر نتایج مثبت و عاری از هرگونه انحراف در اجرا و برداشت معرفتی باشد. تیزینی پاسخ می دهد که طبق آیه «اگر خدا می خواست، می توانست تمام مردم را امت واحد قرار دهد»،^۵ ناگزیریم اختلاف قرائت در زمینه برداشت از نصوص دینی به ویژه قرآن کریم را بپذیریم. بر فرض قبول نظریه تقسیم اسلام به اصیل و غیراصیل، دو سوال بدون جواب خواهد ماند: نخست اینکه، به کدام دلیل، تجلی واقعی جوهر اسلام را به تجلیات و مظاهر صرفاً مثبت و خالی از نقاط منفی منحصر می کنیم و از این طریق امکان تعدد و تنوع تجلیات آن برحسب اختلاف میزان درک و فهم در نتیجه برداشت افراد بشر از اسلام را منتفی می دانیم؟ دوم اینکه، قائلان به نظریه مورد بحث مشخص نکرده اند که بر فرض قبول آن، چه کسی یا چه مرجعی را می توان قادر به خلق چنین تجلی واقعی و خطاناپذیر از جوهر اسلام دانست؟^۶

همچنین تیزینی به دیدگاه عده ای اشاره می کند که معتقدند ما در عالم واقع با دو نوع اسلام جوهری و اسلام اجرایی مواجهیم. اسلام جوهری همان معنا و مفهوم دینی است که قادر به تسلط بر عقل و ذهن بشر است، در حالی که اسلام اجرایی، مظاهر و تجلیات به ظاهر اسلامی است که در حقیقت فاقد اتصال و پیوستگی با ریشه ها و ارکان اصلی اسلام است. این عده تنها راه مقابله با تهدیدهای فراروی مسلمان را در حال، تمسک به اسلام اعتقادی و تربیتی می دانند نه اسلام اجرایی در قالب حکومتهای به ظاهر اسلامی و معتقدند نقاط ضعفی را که در رفتار حکومتهای اسلامی مشاهده می شود، نباید متوجه خود اسلام جوهری نماییم. تیزینی با رد این دیدگاه، معتقد است هماهنگی و مطابقت مظاهر اجرایی اسلام با جوهر آن

تنها محدود به نوعی خاص نیست، به طوری که اگر آن صبغه که نقش حلقه ارتباطی بین اجرا و جوهر را ایفا می کند مفقود شود، جدایی بین این دو اجتناب ناپذیر گردد. به نظر او بهترین دلیل بر تعدد حلقه های ارتباطی بین اسلام در اجرا، و جوهر اسلام، پذیرش قرائتهای مختلف از نصوص دینی است که در نتیجه آن این گونه نیست که هر گاه گروهی خود را اسلام گرا دانسته و افکار و آرای ناهی از نصوص دینی در زمینه حکم و حکومت ارایه نمایند، به طور قطعی به عنوان گروهی برخاسته از جوهر اسلام قلمداد می شوند. بنابراین، او قبول ندارد که نظامهای مختلف اسلامی جدا و منفصل از جوهر اسلام باشند، بلکه تنها می توان ادعا کرد که میزان ارتباط و برداشت صحیح آنان از جوهر اسلام، گاهی عمیق و گاهی کم رنگ و ضعیف است، اما اصل ارتباط همواره محفوظ و ثابت است.^۷

مسأله و چالش بعدی، احیای خلافت و امامت است. تیزینی به دیدگاه برخی محققان اسلام گرا اشاره می کند که یکی از راههای نجات اسلام از مشکلات فراروی خود را احیای نظام خلافت و امامت مسلمین به همان سبک قدیمی می دانند. او در پاسخ به این دیدگاه، معتقد است که دعوت به احیای خلافت مسلمین در عصر حاضر هیچ دستاویز دینی یا سیاسی ندارد و اقدام به چنین امری به معنای سرکوب خواسته های ملل مسلمان مبنی بر تحقق دموکراسی، آزادی، حقوق سیاسی و وجود قانون اساسی است؛ زیرا نظام خلافت خود به خود به استبداد سیاسی حاکم و خلیفه منجر می شود. در مقابل، به رسمیت شناختن تعدد حزبی و سیاسی و فرهنگی، به حاکمیت نظام شورایی و دموکراسی با حق مشارکت سایر افراد جامعه منجر می شود و استقرار نظام خلافت آن گونه که در اسلام مطرح است، حتی اگر از سوی خلیفه ای عادل و بانیت صادق اداره شود، مادام که در برابر قانون اساسی و سایر قوانین خاضع نباشد، نه تنها نمی تواند حلال مشکلات باشد، بلکه به انسداد همراه با اختناق در سطح جامعه منجر خواهد شد.^۸

تیزینی این دیدگاه بعضی از محققان اسلام گرا را که بر این باورند روش و شیوه دعوت اسلامی بدان معناست که مسلمانان معاصر همان شیوه ای را که رسول اکرم (ص) به هنگام پایه گذاری جامعه اسلامی اتخاذ نمود، عیناً به کار گیرند، به سه دلیل زیر رد می کند:

۱. گذشته هرگز تکرار نمی‌شود و تنها به لحاظ تحلیل معرفتی و ایدئولوژی متناسب با زندگی امروزی قابل تجدید نظر است؛

۲. رسول اکرم(ص) و بزرگان اسلام همچون شافعی و ابن حنبل و مالک، هرگز مسلمانان را به پیروی متعبدانه از اقدامات به عمل آمده در آغاز تاسیس اسلام - بدون هیچ گونه ابداع و تعدیل متناسب با مقتضیات زمان و مکان - ملزم نکرده‌اند؛

۳. ما منکر به کار بستن اصل روش پیامبر(ص) در دعوت به اسلام نیستیم، بلکه آن را مطلوب و شایسته پیروی می‌دانیم، منتها باید هم گام با تغییرات و مستلزمات عصر خودمان و به اقتضای سایر علوم قدیم و مدرن، مورد بازنگری و تحلیل قرار گیرد.^۹
به هر حال تیزی به بازسازی گفتمان دینی متناسب با شرایط امروز عقیده دارد و بر این باور است این تجدید نظر در گفتمان دینی به معنی کنار زدن حقیقت و اصالت و میراث دینی و تاریخی ما نیست^{۱۰} همچنان که اهانت به مقدسات نخواهد بود، بلکه بهره‌گیری از این میراث دینی و تاریخی متناسب با مقتضیات روز است.^{۱۱} از دیگر مسایل و چالشهایی که تیزی به آن می‌پردازد، نجات اسلام از جمود و تحجر و احیای اجتهاد به معنی واقعی است. به نظر تیزی برای نجات اسلام از جمود و تحجر چهار عنصر اساسی به شرح ذیل لازم است.

۱. آزادی در مباحث علمی، به گونه‌ای که به مباحث آزاد منجر شود؛

۲. تعقل، به گونه‌ای که متفکران و صاحب نظران را واجد نگرشی آمیخته با بصیرت و روحیه نقادی سازد؛

۳. توجه علمی به تاریخ به طوری که وقایع به گونه‌ای باز و بدون ابهام مورد تحلیل و ثبت و ضبط قرار دهد؛

۴. وجود نگرش علمی که پدیده‌های گوناگون طبیعی و اجتماعی بشری و رشد و اضمحلال آنها را تابع قواعد مخصوص به خود می‌داند و تحول و دگرگونی در آنها را به رسمیت می‌شناسد، به طوری که ممکن است براساس آن، پدیده‌ای در برهه‌ای از تاریخ سرنوشت ساز و مهم تلقی شود اما همان پدیده در برهه‌ای دیگر در ردیف امور ثانوی و غیرسرنوشت ساز قرار بگیرد.^{۱۲}

طیب تیزی این دیدگاه را که نه فقدان ابزار اجتهاد عامل ضعف مسلمانان در برابر تهدیدهاست و نه وجود و به کارگیری صحیح آن در خنثی نمودن این تهدیدها کافی است، قبول ندارد و معتقد است وجود حرکتی مبتنی بر اجتهاد عقلی و دموکراتیک در جهان اسلام می تواند منجر به خلق اندیشه و تفکرات ژرف در مواجهه با تهدیدها شود. از نظر او، صرف وجود مجتهدان در عرصه تحقیقات اسلامی کافی به نظر نمی رسد، بلکه لازم است جنبشی مبتنی بر تأویل هم گام با مقتضیات زمانی نصوص دینی ایجاد شود؛ به گونه ای که قادر باشد پدیده هایی همچون فقر، انحطاط اخلاقی، مواد مخدر، استبداد سیاسی، تهاجم فرهنگی، جهانی شدن، هویت منطقه ای و ملی و مانند اینها را مورد تجزیه و تحلیل قرار دهد و راه حل ارایه کند. او در نهایت بر این امر تأکید دارد که این جنبش تأویل نباید محدود به عده ای فقیه و دست اندر کار مسایل فقهی باشد، بلکه باید به عنوان مشغله ذهنی تمام افراد ملت مطرح و فرهنگ تعقل تعمیم داده شود و آموزش در تمام سطوح جامعه رنگ دموکراتیک بگیرد.^{۱۳}

بحث دیگری که تیزی به آن اشاره می کند، اسلامی دانستن علوم است. به اعتقاد وی، علوم امروزه به شاخه ها و رشته های بی شماری تقسیم شده اند و هر روز بر آنها افزوده می شود و نمی توانیم به تمام آنها صبغه ای اسلامی بدهیم یا آنها را مدلول نصوص قرآن و سنت معرفی کنیم. در واقع شعار «اسلام حلال تمام مشکلات» معارض ساخت اجمالی و کلی نصوص قرآن و سنت است؛ زیرا قرآن کتاب هدایت است نه کتاب علم و دانش روز و لذا خود قرآن شعار فوق را محکوم می کند و هر علمی را مستقل و دارای شیوه بحث و اهداف خاص خود می داند. البته این بدان معنا نیست که اسلام فاقد هرگونه اتصال یا انفصال از علوم روز است، بلکه اسلام از یک جهت با علوم روز دارای اتصال است چون انسان را به غنی سازی عقل و فکر خود وامی دارد، و از جهت دیگر دارای انفصال است چون هریک از علوم تجربی و انسانی بنا به مقتضای قوانین و ابزار خاص خود مسیر خود را طی می کند بدون آنکه دخالتی از خارج در آن صورت گیرد؛ چرا که اگر قرار باشد مثلاً اسلام در این علوم جزئی دخالت کند، اول اینکه تخصصی بودن قوانین و ابزار این علوم زیر سوال می رود؛ و دوم اینکه قرآن کریم در مسایل علمی محض که قابل حل به واسطه پیشرفت خود علم است درگیر خواهد شد و از رسالت

عمده خود یعنی هدایت بشر باز می ماند. تنها چیزی که امکان تحقق دارد و منطقی است، ایجاد قید و بندهای اخلاقی از سوی اسلام برای علم و دانش است.^{۱۴}

۲. چالشهای سیاسی، اجتماعی و فرهنگی

به نظر تیزینی امروزه اسلام معاصر - به خصوص در جهان عرب - در دو زمینه با مشکل اساسی مواجه است:^{۱۵} زمینه نخست به نگاه دقیق به بنیه اسلام و وظایف آن و صور احتمالی آن در آینده مربوط است. مسأله دوم در واقعیت‌های موجود جهان اسلام خلاصه می شود و مشکلات و مسایل سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و ارزشی داخلی و خارجی یا خودی و غیر خودی را در برمی گیرد که پاسخگویی به این مشکلات و مسایل مقتضی ورود عمیق در مباحث علمی - تخصصی است. به نظر او برخی مشکلات و چالشهای فراروی اسلام معاصر که قرائت ایده آل اسلامی معاصر باید پاسخگوی آن باشد، عبارتند از:

۱. گسیختگی وحدت و انسجام ملی، و وابستگی بخش اعظم جهان عرب و در مقابل ظهور جهت گیریها و فعالیت‌های فرقه ای، مذهبی، دینی، عشایری و حتی منطقه ای؛
۲. انتشار پدیده فساد در انواع گوناگون آن از ابتذال تا مواد مخدر، رشوه، سرقت مسلحانه، قاچاق ارز، اختلاس و رانت خواری در پوشش مؤسسات و حتی از سوی مقامات رسمی ممالک؛
۳. سوق دادن کشورهای اسلامی چه فقیر و چه ثروتمند به سوی انحطاط سیاسی و تبلیغاتی و فرهنگی به وسیله رسانه های گروهی (که هدفشان بازسازی جهان عرب و اسلام مطابق برنامه متولیان این رسانه هاست)؛
۴. فاصله شدید اقتصادی بین طبقات مختلف کشورهای اسلامی و عرب؛
۵. نبود عدالت اقتصادی؛
۶. فقدان دموکراسی در سیاست و فرهنگ؛
۷. ظهور دولتهای پلیسی در کشورهای اسلامی؛
۸. فقدان هویت‌های ملی در کشورهای عرب و جایگزین شدن جهت گیریهای طایفه ای

دینی و منطقه‌ای؛

۹. انحطاط ملل جهان اسلام به لحاظ آگاهی‌های سیاسی و فرهنگی و ظهور تبلیغات

گمراه‌کننده؛

۱۰. ظهور عملیات تروریستی از سوی اسلام‌گرایان افراطی؛

۱۱. ظهور پدیده جهانی شدن به رهبری ایالات متحده؛

۱۲. مسأله فلسطین و سعی صهیونیست‌ها برای اشغال سرزمینهای عربی؛

۱۳. تزلزل در رابطه عربیت با اسلام و چگونگی ارتباط و اتصال بین آن دو.^{۱۶}

تیزینی معتقد است با توجه به اینکه تعیین نوع تهدیدهای فراروی اسلام مقتضی برداشت «وجه احسن» از نصوص دینی و کاری بس دشوار است، باید به روش علمی و الهام گرفته از روش شناسی علم به این مهم پرداخت تا بتوانیم تهدیدها را به ترتیب اهمیت رتبه‌بندی نموده و براساس اولویت آنها به ارایه بهترین راه حلها بپردازیم. در این خصوص رعایت نکات ذیل ضروری به نظر می‌رسد:

۱. واقع‌گرا بودن در بررسی پدیده‌ها و وقایع اجتماعی و تاریخی؛

۲. مد نظر داشتن ارتباط سببی و علی معلولی بین پدیده‌ها و وقایع و اولویت‌بندی آنها؛

۳. تعیین امور نسبتاً ثابت و امور نسبتاً متغیر؛

۴. تحلیل اجتماعی و اقتصادی و تاریخی جهان عرب؛

۵. تحلیل روان‌شناسانه و اخلاقی شخصیت عرب در ابعاد دینی آن؛

۶. به کارگیری مجموعه‌ای از مفاهیم و مقولات به عنوان ابزارهای روشمند در مباحث

علمی-اجتماعی مانند عقب‌ماندگی، توسعه، استعمار، امپریالیسم، جهانی شدن، استبداد و مانند آن.^{۱۷}

از دیگر چالشهای سیاسی-اجتماعی جهان اسلام، اجرای شریعت و قوانین اسلامی

است. به نظر تیزینی جریان اصول‌گرای مسلمان که در پی ایجاد تجدد براساس اصول و مبانی اعتقادی و اجتماعی و نظری دین است با یک مشکل جدی مواجه است، به طوری که نمی‌تواند بی‌توجه به آن به روند خود ادامه دهد و اسلام را از منظر اصول ثابت و سنتی آن مورد تجدید

نظر قرار دهد. تیزینی با اشاره به اجبار اصول‌گرایان به کوتاه آمدن در قبال مسأله اقلیتهای دینی در کشورهای اسلامی، معتقد است این جریان تنها دو راه در پیش دارد: اول اینکه، روند اجتهادی خود را در زمینه تجددگرایی به حدی گسترش و ادامه دهد و مبنای پیشرفت هم‌گام با زمان و مکان را جزو اصول این اجتهاد قرار دهد، که در این صورت مجبور به تجدید نظر در مبانی دینی خود خواهد شد؛ دوم اینکه، همچنان روش سنتی و بسته خود را در مواجهه با تحولات روز ادامه دهد که قطعاً در این راه به بن بست برخورد خواهد کرد.^{۱۸}

۳. خشونت منتسب به اسلام

به اعتقاد تیزینی از بزرگ‌ترین مشکلات فراروی اسلام معاصر که حل آن برعهده قرائتهای معاصر اسلامی است، گسترش ایدئولوژی تروریسم به نام اسلام است که از سوی برخی گروههای اسلام‌گرای مردمی یا حکومتی و رسمی انجام می‌گیرد، به گونه‌ای که گویی اسلام جزو عملیات تروریستی نیست. نکته قابل توجه این است که «اصول‌گرایان یا اسلام‌گرایان» خود به دو گروه تقسیم می‌شوند: گروه نخست، اصول‌گراهایی هستند که در قالب آحاد مردم به فقر، انحطاط سیاسی، فقدان کرامت و آزادی دچار شده‌اند؛ و گروه دوم، اصول‌گراهایی هستند که سیاستمدارانند و یا در قدرت نفوذ دارند و تشکیل دهندگان آن شخصیت‌های نخبه در مسایل سیاسی و اسلامی هستند و خود نیز در خلق ایدئولوژی تروریسم به نام اسلام نقش بسزایی دارند و به همراه بخشهایی از نظامهای سیاسی جهان عرب، رهبری عملیات تروریستی را به عهده می‌گیرند و با سوءاستفاده از احساسات مردم، ایدئولوژیهای دیگر را از صحنه رقابت دور نگه می‌دارند.^{۱۹}

به نظر تیزینی در پی فروپاشی نظام کمونیسم، غرب به لحاظ وجود رقیب احساس خلاء می‌نماید، ولی عده‌ای که خود را اسلام‌گرا می‌نامند این خلاء را پر کرده و به نام احیای اسلام یا دعوت بدان، از حربه خشونت و تروریسم استفاده نموده‌اند و از این طریق خواهان تحقق مجدد اسلام هستند. این اقدامات نسنجیده موجب بروز نگرانی و اعتراضات و حتی واکنشهای نسنجیده‌ای از سوی دو گروه اسلام‌گرایان و دشمنان اسلام شده است تا جایی که عملیات

تروریستی از سوی اسلام‌گرایان حتی علیه مسلمانان نیز اعمال می‌شود. بزرگ‌ترین ضربه‌ای که این اقدامات به ظاهر اسلام‌گرا بر پیکره دین اسلام وارد می‌کند، آن است که بسیاری از افراد و گروه‌های اجتماعی در سطح جهان را به این نتیجه سوق می‌دهد که اسلام عین خشونت و تروریسم است و از این رو موضع‌گیری غرب و دشمنی آن را در برابر مسلمانان حق مسلم و امری کاملاً مشروع جلوه می‌کند.^{۲۰}

از دیگر موضوعاتی که تیزینی در این باب به آن اشاره می‌کند، تکفیر است. یکی از حربه‌هایی که اسلام‌گرایان افراطی براساس قرائت خود از اسلام در رد دیگران و حذف آنان از صحنه رقابت سالم از آن سود می‌برند، مسأله تکفیر رقباست که می‌تواند سه نتیجه منفی و خونین در جهان اسلام به دنبال داشته باشد:

۱. اثبات صحت این ادعای غرب که اسلام را به عنوان دینی تروریستی و متوحش تبلیغ و معرفی می‌کند و بدین ترتیب جنگ تمدن‌ها را قوت و مشروعیت می‌بخشد؛
۲. جایگزین شدن اسلام تروریستی به جای اسلام هدایت و رحمت، هرچند که این امر ناشی از قرائت و برداشت این افراط‌گرایان براساس تفسیر یا اجتهاد یا تأویل مجاز باشد؛
۳. بروز جنگ‌های دینی، فرقه‌ای و مذهبی در خود کشورهای اسلامی به ویژه جهان عرب به گونه‌ای که در نهایت منجر به خودکشی جهان اسلام خواهد شد و غالب و مغلوب هر دو شکست می‌خورند.^{۲۱}

نهضت نوین بیداری و روشنگری

طیب تیزینی برای حل اساسی و همه‌جانبه مشکلات جهان عرب، به ارایه طرحی با عنوان نهضت نوین بیداری فکری می‌پردازد و عمده مباحث و دیدگاه‌های خود را در قالب این طرح بیان می‌کند. به نظر می‌رسد تیزینی ایجاد تحول در قالب طرح‌های انقلابی و ضربتی - مارکسیستی را بیشتر می‌پسندد، اما با توجه به فروپاشی شوروی و بروز پدیده جهانی سازی و با توجه به شرایط و مقتضیات روز، آن را چندان مناسب نمی‌بیند و تأکید بیشترش بر نهضت نوین بیدارسازی جهان عرب است.^{۲۲}

۱. چیستی نهضت بیداری

به نظر تیزینی در نهضتها و جنبشهایی که در جهان عرب به وجود آمده اند، نوعی تداخل و خلط بین سه مفهوم نهضت، انقلاب و آزادسازی ملی رخ داده است. در واقع، برای آنکه پی ببریم بیداری فکری به نهضت، انقلاب و یا آزادسازی ملی نیاز دارد، باید به وجوه افتراق این سه مفهوم توجه کنیم. مفاهیم سه گانه فوق از سه جنبه متولیان حرکت، بنیه و پایه ایدئولوژی و اهداف راهبردی با همدیگر متفاوتند. در مورد پدیده انقلاب، متولی آن یک طبقه اجتماعی یا ائتلافی از طبقات اجتماع است؛ چرا که معمولاً ورود به جریان انقلاب دارای نوعی ویژگی اجتماعی است. در مورد اهداف راهبردی، انقلاب و انقلابیون هدفشان بازسازی پایه های اقتصادی و تولیدی و نهادها و موسسه های سیاسی، اجتماعی، فرهنگی، اخلاقی و غیره است، ضمن اینکه طبقه اجتماعی حاکم قبل از انقلاب را از هرگونه امتیاز ساقط می نمایند. متولی و متصدی حرکت های آزادسازی ملی، شخص یا اشخاصی هستند که با هدف استقلال کشور از سلطه بیگانگان و اشغالگران در عرصه های سیاست، اقتصاد و به خصوص نظامی، مردم را به قیام فرا می خوانند. برخلاف انقلاب و حرکت آزادسازی ملی که محدود به طبقه یا گروه یا حتی یک ملت می شود، در نهضت، کل امت عرب دخالت دارند. بنابراین راه ورود به این نهضت فکری، متضمن قومیت فراگیر عرب است و این بدان علت است که یکی از شروط تحقق نهضت وجود انحطاط امت است و وضعیت فعلی عرب چیزی جز انحطاط فراگیر نیست، از این رو متولیان و متصدیان نهضت، خود امت عرب هستند از هر ملیتی که باشند.^{۲۳}

از نظر تیزینی عناصر مقوم نهضت نوین جهان عرب بر دو مولفه هویت ذاتی و ژرفای تاریخی استوار است. هویت ذاتی عنصری است که شخصیت و تشخیص امت عرب را تعیین نموده و آن را پی ریزی می کند. از آنجا که این هویت دارای بنیه ای باز و تحول پذیر است، باید سیر تحولات تاریخی آن را مدنظر قرار دهیم و آن را در زمان حاضر به عنوان ثمره حاصل از سلسله وقایع تاریخی گذشته تلقی نماییم. علت اینکه این عنصر از مقومات نهضت به شمار می رود آن است که ۱. با درک و دریافتن حقیقت هویت ذاتی عرب می توان به این سؤال مهم در طرح نهضت نوین عرب پاسخ داد که چگونه هویت ذاتی عرب در ویژگیها و خصیصه های

آنان متجلی می‌شود؟^{۲۴} یکی از ویژگیهای طرح نهضت نوین عرب مبتنی بر تصدیق و تأیید حالت تحول‌پذیری هویت ذاتی و قبول آن در حرکت خود به سوی تحقق نهضت است. ژرفای تاریخی، در واقع همان داشتن سابقه تاریخی در عرصه نهضتها و بیداری آن است که هویت ذاتی را در تاریخ عرب ریشه‌دار می‌نماید و به آن مشروعیت تاریخی می‌بخشد و همین مشروعیت تاریخی است که نهضت را توجیه تاریخی و معرفتی می‌کند.^{۲۴}

برای تحقق عملی نهضت فراگیر در جهان عرب، پاره‌ای عناصر و شرایط لازم است که در صورت فقدان حتی یکی از آنها امکان عملی شدن نهضت منتفی می‌شود. در این چارچوب نباید از تمیز دقیق بین اصل نهضت و زمینه‌های مقدماتی نهضت که همان بیداری برای نهضت است غافل شویم. در واقع رابطه بین این دو بسیار پیچیده و دارای دو بعد متفاوت است و این طور نیست که هر کجا بیداری برای نهضت موجود باشد اصل نهضت نیز تحقق یابد، بلکه گاهی بیداری محقق می‌شود بدون تحقق خود نهضت و گاهی نهضت عملاً محقق می‌شود بدون ملازمت با بیداری، و این بدان علت است که نهضت عملی بدون وجود بیداری حتی در مرتبه ضعیف آن امکان تحقق ندارد.^{۲۵}

از جمله شروط لازم برای برپایی نهضت مورد نظر تیزینی این است که جامعه از نوعی «سابقه و عمق تاریخی» برخوردار باشد، بدان معنا که در فرازی از تاریخ آن جامعه نهضتی رخ داده باشد یا حداقل مقدماتی که احتمالاً می‌توانست به چنان نهضتی منتهی شود، در تاریخ آن بتوان مشاهده کرد. علاوه بر این، وجود تجاربی در راه وقوع نهضتهای مشابه در آن جامعه ضروری است. حال سؤال این است که آیا جهان عرب از چنان «سابقه و عمق تاریخی» بهره‌مند است؟ تیزینی در پاسخ خود، به تجربه تمدن اسلامی اشاره می‌کند که حتی دنیای خارج از خود را تحت تأثیر قرار داد و اروپا را مقهور خود ساخت. این نهضت دو ویژگی داشت: ۱. دارای بعد فراگیر بود، یعنی تمام ابعاد جوامع عرب در ظهور آن موثر بودند؛ ۲. تأثیر ژرف و عمیقی داشت. این تجربه نشان می‌دهد که جهان اسلام قادر است چنین نهضت جهان‌شمول و ژرف را تکرار نماید.^{۲۶}

به اعتقاد تیزینی بیداری تاریخی به عنوان شرط حیاتی برای تحقق نهضت مزبور

به شمار می رود. این بیداری و آگاهی نسبت به تاریخ امت که خود نهضتی ما قبل نهضت عملی است، نه تنها برای طبقه اندیشمند که برای سایر افراد و طبقات عرب نیز لازم است و هدف ما از تعمیم این آگاهی جز این نیست که خود امت عرب آن را لمس کند، به گونه ای که از حالت انفعال و پذیرش خارج شود و خود را در ذات نهضت عملی جای دهد. این امر مستلزم فراهم بودن دو عامل اراده سیاسی و تربیت روشنفکرانی است که خود را جزیی از آن نهضت بدانند تا مراحل تعمیم مزبور تسریع و تسهیل شود. علت تعمیم این است که متصدی و متولی نهضت نوین، جز امت عرب - صرف نظر از ملیت و طبقه - کس دیگری نیست.^{۲۷}

۲. علل و زمینه های نهضت نوین بیداری

به نظر تیزینی، اگرچه انحطاط موجود در جهان عرب سبب ایجاد آثار فاجعه آمیز شده است، یک انحطاط بسته و غیرقابل جبران نیست، بلکه انحطاطی باز و قابل تسخیر است؛ زیرا عواملی وجود دارد که با اثبات آنها نخست اینکه جبران پذیر بودن خود انحطاط ثابت می شود؛ و دوم، انگیزه برای ایجاد نهضت نوین آشکار می گردد و امت عرب را به تغییر وضعیت خود و می دارد. در این خصوص به طور کلی پنج عامل می تواند مورد توجه قرار گیرد:

۱. هیچ گاه در تاریخ جامعه های بسته و غیرقابل نفوذ در عرصه های مختلف وجود نداشته است، از این رو هر وضعیت در جامعه حتی انحطاط قابل جبران و اصلاح است؛

۲. بین بنیه ظاهری اعلام شده جوامع عرب و بنیه باطنی و مخفی آن تفاوت وجود دارد، معمولاً رسانه های گروهی غرب که تحت سیطره متنفذان نظامیان و سرمایه داران بزرگ قرار دارند، جهان عرب را در حال شکست و آشفتگی و دارای روحیه شکست خورده معرفی می کنند تا مصالح و منافع صاحبان قدرت و ثروت را تأمین نمایند. آنچه برای تحقق نهضت مهم است، روحیه پنهان مملو از امید و آرزو و جنبش و خروش امت عرب است که به انسجام و هماهنگی نیاز دارد؛

۳. تئوری بازی سیاسی در روابط با دیگران اگر در راه تحقق نهضت عربی به خوبی مورد کاربرد قرار گیرد، می تواند از پاره ای نقاط قوت پنهان جامعه عرب و نقاط ضعف دشمنان

پرده بردارد؛

۴. تئوری مجادله و چانه زنی سیاست که منطق اثبات و نفی را به خوبی به کار می برد، می تواند زمان و اوضاع و شرایط موجود را به خدمت طرح نهضت عرب در آورد؛

۵. تأکید ابرقدرتها بر تحمیل پدیده جهانی شدن از بهترین عوامل ایجاد انگیزه است؛ زیرا به تدریج گروهی از میان امت به این نکته پی خواهند برد که اثرات جهانی شدن، هم زیستی مسالمت آمیز و عدالت نخواهد بود، بلکه موجب هضم شدن جوامع جهان سوم در برنامه های اقتصادی، سیاسی و فرهنگی قدرتهای جهانی خواهد شد و همین امر آنان را به مقاومت و قیام در عرصه های مختلف فکری و سیاسی و نظامی وا خواهد داشت.^{۲۸}

۳. ضرورت طرح نهضت نوین

به نظر تیزینی از مهم ترین عواملی که اهمیت و ضرورت تحقق این نهضت را در جهان عرب روشن می کند و ممکن است جریانهای فکری اسلامی و یا قومی عرب و یا کمونیستی یا لیبرالی را به فکر آن اندازد، می توان به عناصر چهارگانه ذیل اشاره کرد:

۱. آگاهی عمیق از وضعیت فلاکت بار جهان عرب و احساس مسئولیت جهت تغییر آن و انجام اصلاحات که تنها راه نجات است؛

۲. آگاهی از این مسأله که اختلاف نظر و اختلاف مشرب مبتنی بر تعقل و همراه با انگیزه دفاع از میهن و بازسازی همه جانبه آن تنها راه تحقق وحدت است و اینکه وحدت منافی اختلاف نظر نیست؛

۳. تأسیس اتحادیه های ملی، قومی و دموکراتیک در کشورهای عربی و نیز در سطح کل جهان عرب که وظیفه و نقش آن بر حسب تهدیدها و مشکلات فراروی تعیین می شود؛

۴. ایفای نقش از سوی تمامی جریانهای فکری در تحقق نهضت نوین عرب براساس فروتنی در برابر دیگر جریانها در حوزه نظری و عملی، این حقیقت را هویدا خواهد کرد که هیچ یک از جریانها مالک حقیقت مطلق نیستند و هیچ جریانی نخواهد توانست با سوءاستفاده از نیرنگهای سیاسی یا القائات فرهنگی یا برانگیختن احساسات عاطفی مردم، آنان را

ناخودآگاه به قبول ایدئولوژی خود مجاب سازد و دیگر رقبای خود را از صحنه رقابت سالم حذف کند.^{۲۹}

برخی عوامل خارجی که عامل انحطاط در جهان عرب بوده اند و نهضت بیداری فکری را ایجاد می کنند، عبارتند از:

۱. تهدید هویت ذاتی عرب از سوی پدیده جهانی سازی فراگیر، که سیستمی اقتصادی، سیاسی، فرهنگی و نظامی به شمار می رود و هدفش تحت تأثیر قرار دادن طبیعت و بشریت و هضم آن و تبدیل آن به یک کالای قابل معامله است؛

۲. احتکار غرب نسبت به مهم ترین عرصه های قدرت مادی و سیطره فرهنگی و رسانه ای که عبارتند از: موسسه های مالی با ویژگی جهان شمولی، دستیابی فراگیر و گسترده به منابع طبیعی، تولید سلاح کشتار جمعی، تحقیقات علمی و فناوری، تسلط بر رسانه های گروهی و وسایل ارتباطی، سیطره شبه کامل غربیان بر سازمانهای بین المللی، و بالاخره گسترده شدن مرکزیت و محوریت آمریکا در سطح جهان. به نظر تیزینی پدیده جهانی سازی تمامی امتیازات ملی و قومی و دموکراسی را می بلعد و موجب فروپاشی عقلانیت و دموکراسی و ترقی و پیشرفت و تاریخ ملتها می شود، و این علاوه بر پدیده دنبال شده از سوی صهیونیست هاست که در پی رها کردن جنگ و درگیری با عرب ها و در عوض تسلط بر بازارهای آنان و تحت تسلط خود در آوردن امکانات اقتصادی آنان است.^{۳۰}

به اعتقاد تیزینی مهم ترین ضرورت داخلی که نهضت بیداری فکری ایجاد می کند، انحطاط جهان عرب و قابل جبران بودن آن است، اما قبل از آن باید چنین انحطاطی را در جهان عرب اثبات کنیم تا لزوم نهضت نیز به اثبات برسد. عوامل انحطاط در جهان عرب از نگاه تیزینی عبارتند از:

۱. از دست رفتن غرور و کرامت ملی و قومی در اثر شکست در برابر اسرائیل به سال

؛ ۱۹۶۷

۲. ضربه خوردن نظام سیاسی و قوای نظامی کشورهای عرب در اثر آن شکست؛

۳. فروپاشی تمامی زمینه های مقدماتی که ملی گراها و حرکتهای کمونیستی و

روشنفکران مسلمان و لیبرالها جهت ایجاد نهضت‌های خود چیده بودند که بر اثر فروپاشی خود آن گروه‌ها و حرکت‌هایی بود که هم از فکری روشن و هم از وضع اقتصادی خوبی برخوردار بودند؛

۴. پیچیدگی مشکلات اقتصادی آن هم در یک جامعه‌ای صرفاً مصرف‌گرا و غیرمولد؛
۵. طبقاتی شدن جوامع عرب و تقسیم‌هریک از آنها به دو طبقه مرفه و مسلط بر قدرت و ثروت، و طبقه فقیر و محروم از مزایای اقتصادی، سیاسی و فرهنگی، و حتی عدم امکان استفاده اینان از ابزارهای رسانه‌ای جهت بیان خواسته‌های خود؛
۶. استمرار و تعمیق جریان عقب‌ماندگی و فساد، تبدیل توسعه سیاسی به استبداد سیاسی، تبدیل روحیه تسامح و تساهل به تکفیر دیگران، تبدیل جریان بیدارسازی به گمراه‌سازی ملت‌ها، تبدیل مقوله وطن و میهن به طایفه و مذهب که خود به تعارض و درگیری بین خود کشورهای عربی منجر شده و بالاخره تبدیل عادی‌سازی روابط عرب‌ها با یکدیگر به عادی‌سازی روابط آنان با اسرائیل.^{۳۱}

۴. موانع نهضت بیداری فکری

به نظر تیزینی طرح ایجاد یک نهضت بیدارسازی فکری در جهان عرب با موانعی مواجه است که به ظاهر متفاوت به نظر می‌رسند، اما باید توجه داشت که در بررسی این موانع باید دو مطلب جدا از هم مد نظر قرار بگیرد؛ بدان معنا که هر یک از این موانع نخست اینکه دارای روش و شیوه‌ای مخصوص به خود در برخورد با نهضت است؛ و دوم اینکه هر یک نگاه و ایدئولوژی خاص خود را دارد. حال ما باید بین روش و ایدئولوژی این موانع فرق قائل شویم زیرا روش آنها مشابه، ولی ایدئولوژی هر یک خاص خود آنهاست.^{۳۲} تیزینی معتقد است امروزه متفکران حوزه فلسفه غرب با یک سلسله مسایل و مشکلاتی که از داخل و خارج دامن‌گیر جهان عرب شده مواجهند و همین امر آنان را از پرداختن به مسایل مهم‌تر در حوزه فلسفه که خلق اندیشه‌ای نوین جهت نهضت بیداری جدید از جمله اینهاست، بازداشته است. به نظر او خلق یک تفکر فلسفی در اوضاع کنونی ممکن نیست مگر آنکه متولیان این حوزه مسایل

پیچیده حاکم بر جهان عرب را که اساساً فاصله‌ای زیاد با امهات مسایل فلسفی دارند، حل و فصل نمایند؛ به خصوص که قسمت اعظم این مسایل جانبی ناشی از درگیری همه‌جانبه بین عرب و صهیونیسم و مسایل بزرگ و کوچک و مطرح شده از سوی نظام جهانی سازی است. این بحران تا آنجا پیش رفته که فیلسوفان ما امهات مسایل فلسفی را به طور موقت کنار گذاشته و به مسایل روز که دارای منشأهای متعدد و متناقض است روی آورده‌اند و فراتر از آن، پرداختن به مسایل مهم فلسفی به مطلبی غیرقابل تحمل در وضعیت کنونی حتی از سوی برخی فلاسفه تبدیل شده است. از این رو مهم‌ترین وظیفه متفکران حوزه فلسفه عرب آن است که مسایل اساسی فلسفه را از مسایل روز دامن‌گیر جهان عرب جدا نموده و حوزه‌ای به نام فلسفه عرب برای تحلیل مسایل روز در کنار فلسفه کلاسیکی که متولی امهات مسایلی مثل وجود و معرفت و ارزشهای اخلاقی است، ایجاد کنند.^{۳۳}

تیزینی از دیگر موانع نهضت نوین بیداری را در این می‌داند که «هرکس خود را حقیقت مطلق می‌پندارد.» اینکه حقیقت نهایی و فصل الخطاب کدام است و اساساً باید چنین حقیقتی موجود باشد یا خیر، امروزه به صورت یک مسأله پیچیده و مشکل‌ساز برای حوزه اندیشه عرب درآمده است، تا جایی که آثار آن به موجودیت خود جهان عرب سرایت نموده و آن را در معرض خطر قرار داده است. مهم‌ترین مشکل موجود در این مسأله آن است که هریک از گروه‌های سیاسی یا جریانهای فلسفی، فکری یا دینی خود را تنها بازگوکننده حقیقت نهایی می‌داند و غیر خود را به شدت نفی می‌کند و همین امر سبب به وجود آمدن تکثر و تعدد در مذهبهای مختلف فکری و سیاسی شده است اما تعددی دروغین و فریبنده؛ زیرا آن تکثر و تعددی مطلوب است که جریانهای مقابل را نیز محتوم و ضروری بشمارد نه آنکه افکار و ایده‌های خود را عین حقیقت و دیگران را عین باطل بداند. بنابراین اگر بخواهیم نهضتی در جهان عرب ایجاد کنیم باید دو شرط زیر بپذیریم: اول: حاکمیت تکثرگرا در عرصه حاکمیت سیاسی و نیز عرصه ایدئولوژی؛ دوم: بازسازی فرهنگی جهان عرب در تمامی زمینه‌های آن با توجه به واقعیت‌های موجود و همراه با انتقادپذیری.^{۳۴}

از دیگر موانع نهضت نوین مخالفت سنت‌گراها با این نهضت است. منظور تیزینی از این

گروه تنها سنت گراهای دینی نیست، بلکه آن را بر گروه‌های مختلفی اطلاق می‌کند که اساس نگرش معرفتی آنان، گذشته را منشأ حقیقت مطلق می‌داند و با کافی دانستن آنچه گذشتگان برای ما به ارمغان آورده اند حقیقت تحول تاریخ را بر نمی‌تابند و معتقدند هر ترقی و پیشرفتی باید در چارچوب دستاوردهای گذشتگان انجام شود و در نتیجه پیشرفت بشریت مرهون گذشته است. آنان از گذشته به عنوان گذشته طلایی و مرجعیت مطلق برای بشریت تعبیر می‌کنند، همچنان که زمان حاضر را جز انحراف و جاهلیت نمی‌دانند که باید با آن مبارزه نمود. بنابراین، مطرح شدن نهضت جدید بیداری فکری عرب آنان را به شدت به وحشت می‌اندازد؛ چرا که این «واقعیت حادث» را موجب انحراف از حقیقت می‌دانند و معتقدند که دستاوردهای گذشتگان که حقیقت فکری مطلق است، هیچ‌گاه از راه حقیقت خارج نمی‌شود و باید واقعیت‌های موجود را متناسب با آن حقیقت سنتی شکل داد و در نتیجه به شدت مخالف نظریه «مقتضیات زمان و مکان» درباره احکام و قوانین شده اند.^{۳۵}

۵. نهضت نوین بیداری در حوزه‌های مختلف

حوزه فکری و معرفتی: منظور تیزینی از بعد معرفتی، مجموع قواعد و اصول مبنایی نظری است که طرح مزبور را جهت می‌دهد و آن را نظم فکری و فلسفی می‌بخشد. به همین دلیل، او معتقد است این طرح خود انگیزه‌ای برای بررسی مشخصه‌های «فلسفه عرب» شده است؛ زیرا از یک سو چنین طرحی عظیم نیازمند قواعد و مبنای فکری و فلسفی است و از سوی دیگر، دستیابی به چنین قواعدی نیازمند بررسی و تمیز فلسفه فکری جهان عرب می‌باشد. ضمن اینکه عنصر تشکیل دهنده این قواعد فکری که از آنها به عنوان بعد معرفتی یاد می‌کنیم، عقل و تعقل است.^{۳۶} تیزینی به دیدگاه برخی از اندیشمندان مسلمان اشاره می‌کند که بر این باورند که اندیشه و جریان فکری عرب در رکود ابدی به سر می‌برد و جریان فکری غرب همواره در جنب و جوش و حرکت به جلو است. آنها می‌گویند تاریخ عرب و ایدئولوژی آنان همچون ذره‌های شن صحراست که به هم برخورد نموده بدون آنکه اتصال و پیوستگی نظام مند بین آنان رخ دهد، از این رو همواره در رکود به سر می‌برند و قدرت ارتباط با دیگر ایدئولوژیها را

ندارند، برخلاف ایدئولوژی غرب، که هم قدرت انسجام با متغیرهای زمانی و مکانی را دارد و هم قدرت تأثیرگذاری و ارتباط با دیگر ایدئولوژیها را، آنها هرگونه طرح برای ایجاد نهضت جدید فکری را در جهان عرب محکوم به شکست می دانند.^{۳۷}

به اعتقاد تیزینی اگر بخواهیم به روشنگری افکار دست بزنیم تا مقدمات وقوع نهضت فراگیر را مهیا نماییم، باید به سه عنصر آزادی، عقلانیت و دفاع از آزادی و عقلانیت توجه کافی داشته باشیم. آزادی قالبی برای سیر شکوفایی امت است و برای شکوفایی و خلاقیت ایجاد انگیزه نیز می نماید، اما در خصوص عقلانیت، عقل مرجع احکام است؛ حتی آنجا که مورد تشکیک قرار می گیرد یا متهم به سفاهت می شود. عقل حتی در جایی که خود را در برابر معضلات و مشکلات حقیقی می یابد باز از پای نمی نشیند و خود را ملزم می داند معرفتی نوین تأسیس نماید و معرفت سابق را در قالب همین معرفت نوین بازسازی کند. در چارچوب ارزش دادن به دو عنصر آزادی و عقلانیت است که تعقل آزاد یا آزادی عقلانی بروز می کند و کل نظامهای فکری و ایدئولوژیکی و ارزشی را مورد نقد و تحلیل قرار می دهد، اینجاست که خود را در برابر مانعی به نام نصوص دینی می بیند که باید طوری با آن برخورد کند که آن را به عنوان مشوق نهضت روشنگری تأویل و معرفی نماید. اما سومین عنصر، دفاع از آزادی و تعقل است. مقصود، دفاع از آزادی اندیشه و انتخاب است و افراد می توانند تا حدی که به وحدت ملی جامعه لطمه ای وارد نشود به اختلاف با یکدیگر در عرصه فکر و اندیشه بپردازند.^{۳۸}

به نظر تیزینی اصل ذهن گرایی به عنوان یکی از اصول بنیادین فلسفه و آزادی است. به رسمیت شناختن این اصل که ذات انسان را بر ابداع در حوزه معرفت قادر می داند، به احترام و آزادی متفکران در حوزه معرفت و فلسفه از سوی دیگر طبقات جامعه منجر می شود و هتک حرمت آنان و دستاوردهایشان را نمی پذیرد. البته این به معنای پایان دادن به تناقضها و کشمکشها در حوزه معرفت نیست، بلکه برعکس موجب تحکیم و تأکید بر آن است تا بدین طریق نوعی چالش فکری ایجاد شود؛ چون متفکران حوزه فلسفه در جهان عرب، خود متولی ایجاد طرح نهضت و بیداری جهان عرب اند، از این رو قبل از هر کس و هر گروهی باید خود این اصل را عمیقاً درک کنند و در قالب آن خود را فعال و منفعل سازند؛ فعال از حیث

مشارکت در خلق مبادی اساسی و وظایف و اهداف مشخص، و منفعل از حیث عمل به دستاوردها و عملی ساختن آنها.^{۳۹}

تیزینی معتقد است میان نهضت نوین و روشنگری فکری در اندیشه عرب معاصر رابطه ای تنگاتنگ وجود دارد، به گونه ای که بدون روشنگری فکری امکان طرح مسأله نهضت تقریباً غیرممکن می نماید؛ چرا که نهضت واقعه تاریخی عملی است که متصدی آن مردان و زنانی آگاه هستند که به این حقیقت واقفند که رهایی از مرحله انحطاط کنونی، مستلزم در اختیار داشتن ابزار و قواعد و مرزهای مشخص و بصیرت داشتن نسبت به این امر در سایه شرایط انسانی و فرهنگی پیچیده است. همچنان که روشنگری لازمه تحقق نهضت است، بدون نهضت نیز روشنگری افکار ممکن نیست. در واقع از ویژگیهای انحطاط فعلی جهان عرب این است که در عرصه فرهنگ و ایدئولوژی خود را در قالب محیطی تاریک نمایان می کند و این به دو دلیل است: ۱. رد تکثرگرایی در افکار و محکوم نمودن آن و به تبع آن رد طرف مقابل و مخالف و محکوم نمودن او و نگاه تحقیرآمیز به او خواه از خود امت عرب باشد و خواه از دیگر ملل؛ ۲. اعلام قاطع و غیرقابل برگشت این مطلب که حقیقت و واقعیت امری است در احتکار و انحصار یک رهبر یا حزب یا ایده و یا مذهب دینی یا طایفه مذهبی یا حتی یک امت یا نژاد معین، و غیر از آن هیچ حقیقتی وجود ندارد.^{۴۰} بنابراین تا ما به روشنگری در این زمینه دست نزنیم و این طرز نگرش را اصلاح نکنیم، تحقق نهضت نوین غیرممکن خواهد بود. طیب تیزینی حوزه ایدئولوژیک را تشکیل دهنده انگیزه اجتماعی برای ایجاد نهضت مزبور می داند. به نظر او، این انگیزه در تمامی شیوه ها و جریانهای راست گرا و چپ گرای ملی و دموکرات و غیره مشهود است و به طور خلاصه در رشد و تعالی آگاهی سیاسی و اراده فعال مبتنی بر آن، جهت مقابله با تهدیدها و مشکلات پیچیده داخلی و خارجی و به ویژه تهدیدهای ناشی از جهانی شدن خلاصه می شود. در واقع طرح نهضت نوین عرب، از سویی موجب رهایی عرب از سیطره امپریالیسم در قالب جهانی سازی می شود و از سوی دیگر موجب عمق بخشیدن به رابطه متقابل عرب با جریانهای فکری برخاسته از خود نظام جهانی سازی - که نگرش امپریالیستی و استثمارگرانه ندارند - می گردد.^{۴۱} به نظر وی، یکی دیگر از اموری که باید در نهضت نوین

عرب مورد توجه قرار گیرد، عرصه فرهنگ است که هم اقتصاد و سیاست را استحکام می بخشد و هم رشد فرهنگی و رشد افکار عمومی را موجب می شود و این مهم را از طریق ریشه دار ساختن آزادی، تعقل، روحیه تسامح، نوع دوستی، وحدت، برابری و فروتنی افراد جامعه پدید می آورد. این اقدامات فرهنگی ارزشهای فوق را در جوامع عربی که مورد هجوم نگرشهای طایفه ای و مذهبی است، عمق می بخشد.^{۴۲}

حوزه سیاسی: به نظر تیزینی در مورد اقداماتی که در چارچوب این نهضت باید در عرصه سیاست جهان عرب به عمل آید، اجماع نسبی اندیشمندان و سیاستمداران روشنفکر عرب بر این است که نقطه آغاز و محور این اقدامات باید در دموکراسی خلاصه شود. لذا این سؤالات قابل طرح است که آیا ولایت و وصایت نظامهای سیاسی بر ملتها به لحاظ سیاسی و اخلاقی امری مقبول است یا خیر؟ آیا در میان اکثریت امت عرب، فردی یا گروهی پیدا می شود که تکثرگرایی سیاسی و حزبی و فرهنگی را با رقابت سالم در چارچوب معین انکار کند و غیر قابل دفاع بداند؟ آیا پذیرش و قبول اصل تعدد نگرشها و تئوریا در زمینه فرهنگی، متضمن خطر و تهدید علیه سلامت فکری و اعتقادی قشر نوجوان و جوان امت عرب است؟ و بالاخره آیا کسی پیدا می شود که رأی دادن به صورت پنهان را نپذیرد؟ در واقع عناصر فوق به عنوان ابزارهای عقلانی مطرح است که حرکت نهضت گونه امت عرب را کنترل می کند و آن را جهت می بخشد و هدف نهایی آن رسیدن به یک اصل برتر؛ یعنی تساوی همه افراد و گروهها در برابر قانون است که مظهر آن در وجود یک حکومت قانونمند خلاصه می شود.^{۴۳}

در دیدگاه تیزینی با توجه به ابزارهای سیاسی که باید در نهضت نوین لحاظ شود، با جامعه ای مواجه می شویم که از آن به جامعه مدنی تعبیر می شود. در واقع جامعه مدنی می تواند چارچوب سیاسی عقلانی تری برای سازمان دهی اجتماع و جهت دادن آن در مسیر نهضت باشد. اهمیت وجود جامعه مدنی زمانی روشن می شود که طرف مقابل آن یعنی جامعه سنتی را لحاظ نماییم. جامعه مدنی دارای مرجعی به نام وطن و میهن است که هم در مفهوم، هم در واقعیت و هم در سلوک و رفتار خود، این وطن و میهن را مد نظر قرار می دهد و در نتیجه سایر مظاهر طایفه ای، مذهبی و غیره را که ابزار سیاسی است و ممکن است بر حسب مقتضای

طایفه یا مذهب جامعه را به تفرقه و تجزیه دچار سازد، در خود هضم می نماید. در حالی که در جامعه سنتی معیار و مرجع سلوک و رفتار و واقعیت موجود، همان طایفه و مذهب و گروه می باشد که حاکی از لزوم تجزیه جوامع و پراکندگی آن است. لذا ارتباطی عمیق و تنگاتنگ بین طرح نهضت روشنگری نوین عربی و پدیده جامعه مدنی وجود دارد که آن را به لحاظ ساینسی کنترل نموده و دارای بعد تاریخی باز و قابل تحول و مثرثمر می سازد.^{۴۴}

به نظر تیزینی، دموکراسی خود از عوامل مساعد خلق افکار نوین در جهت عملی شدن نهضت نوین جهان عرب می باشد؛ چرا که از مشخصه های آن پذیرش تعدد نظریات و آرای مختلف در عرصه های فکری و فرهنگی است، لذا به لحاظ واقعی و منطقی محال است بدون دموکراسی، قادر به خلق افکاری با ماهیت مشخص و غیر مبهم شویم؛ چون ابتدا باید مرزهای افکار و نظریات دیگر را بشناسیم تا بتوانیم و چه تمایز اندیشه خلق شده خود را از افکار موجود تشخیص دهیم.^{۴۵}

حوزه منطقه ای و بین المللی - به اعتقاد تیزینی - جهان عرب برای آنکه قادر باشد نهضت فراگیر خود را عملی سازد، باید در روابط منطقه ای و بین المللی خود سه محور مهم را مورد توجه قرار دهد:

۱. برقراری مصالحه بین حکومت های عرب، به خصوص متعاقب جنگ دوم خلیج فارس و در پی آن رفع هرگونه اختلافی که مضر به این طرح باشد؛

۲. عادی سازی روابط بین حکومت های عرب و شهروندان آنها، به ویژه در زمینه های اقتصادی و سیاسی که مهم ترین اقدام در این زمینه می تواند مبارزه با فقر و فساد و رفع هرگونه موانع مشارکت مردم در امور سیاسی باشد؛

۳. مشارکت همه حکومت های عرب در ایجاد نهضتی روشنگر و نوین در سطح جامعه عرب که نخست اینکه، مکمل اقدامات انجام شده در داخل هر یک از این کشورها باشد؛ و دوم اینکه، موضع واحد و یکسانی از سوی جهان عرب در برابر خارجیها و حوادثی که در سطح نظام بین الملل پیش می آید، اتخاذ نماید.^{۴۶}

طب تیزینی برای برداشتن گام های اولیه نهضت نوین روشنگری عرب، پس از جنگ

اول خلیج فارس کشورهای عربی را به یک کنفرانس فرا خواند و اصول اولیه ای را برای بحث و آغاز نهضت پیشنهاد کرد، این اصول عبارتند از:

۱. الغای قوانین فوق العاده سیاسی (به جز قوانینی که واقعاً جنبه دفاعی دارند)؛

۲. آزادی همه زندانیان سیاسی و اندیشمندان؛

۳. تصویب قانون احزاب و قانون مطبوعات با مشارکت اندیشمندان سیاسی و فرهنگی و مورد توجه قرارداد افکار عمومی؛

۴. ایجاد فضای مناسب برای گفتگوی ملی و دموکراتیک درباره تهدیدهای فراروی

امت (که از سوی امپریالیسم و صهیونیسم متوجه جهان اسلام است).^{۴۷}

جهان اسلام و غرب

۱. توسعه نیافتگی جهان اسلام

به نظر تیزینی معیار و ملاک هویت اساسی یک جامعه صرفاً بر مفهوم توسعه و عقب ماندگی به معنای عام آن یا فناوری علمی مبتنی نیست، بلکه در واقع مبنای چنین معیاری مقوله مفهوم گرایانه «ترکیب اقتصادی اجتماعی جامعه» است. به همین دلیل باید عقب ماندگی و توسعه یک جامعه را در چارچوب قواعد پیشرفت تاریخی و بعد اجتماعی آن جامعه لحاظ نماییم، بدان معنا که مراد ما از توسعه یا عقب ماندگی یک جامعه، بررسی موقعیت آن جامعه به لحاظ تاریخی و اجتماعی است. در این صورت دیگر نمی توان کشورهای جهان سوم را مطلقاً و ذاتاً عقب مانده نامید، بلکه مسأله نسبی است و جهان سوم را می توان به ویژه از لحاظ پاره ای عناصر تشکیل دهنده بنیه جوامع آن عقب مانده دانست، بدون آنکه این امر را به ابعاد دیگر آن سرایت دهیم. بنابراین اطلاق کشورهای جهان سوم و مانند آن بر این کشورها آن قدر مبهم است که تنها می تواند مبین موقعیت جغرافیایی آنها باشد.^{۴۸} تیزینی معتقد است جهان سوم با سه خطر و چالش عمده روبه رو است که عبارت است از:

۱. عقب ماندگی در مظاهر تمدنی؛ ۲. فقدان هویت یک پارچه ملی؛ و ۳. امپریالیسم جهانی. او طرح استعماری انقلاب علمی و صنعتی و ملاک بودن آن برای تعیین کشورهای توسعه یافته

و عقب مانده را به شدت رد می کند، آن را غیر علمی و فاقد بنیه تاریخی می داند و معتقد است عامل اصلی عقب ماندگی جهان عرب و اغلب کشورهای آسیایی، آفریقایی و آمریکای لاتین، امری جدا از روابط اجتماعی و اقتصادی حاکم بر این کشورها نیست و این عنصر در مرحله دستیابی به تمدن همه جانبه، بر عنصر تولید و صنعت مقدم است. در نتیجه برخی از کشورهای عقب مانده یا در حال توسعه، بر حسب ملاک استعماری انقلاب صنعتی - که فعلاً در راه رسیدن به پیشرفت در قالب غیر سرمایه داری آن با انواع مشکلات روبه رو هستند - به لحاظ اجتماعی و تاریخی از بسیاری کشورهای پیشرفته سرمایه دار همچون آمریکا جلوتر و پیشرفته ترند.^{۴۹}

تیزینی با نقد تقسیم جهان به توسعه یافته و عقب مانده، در این باره به چند نکته و ایراد قابل توجه نسبت به این تقسیم بندی استعماری اشاره می کند:

۱. ملاک اساسی در تقسیم بندی جهان به لحاظ تقدم و تأخر تمدنی، باید در چارچوب امتیازات اجتماعی و اقتصادی و از جمله غنای تاریخی هریک از جوامع مد نظر قرار گیرد، نه صرفاً پیشرفت در علوم و فناوری؛

۲. طرح ملاک پیشرفت در علم و فناوری صنعتی از سوی نظریه پردازان استعماری کنونی، به عنوان حربه ای برای سرپوش نهادن بر تأخر و انحطاط اجتماعی و تاریخی کشورهای توسعه یافته به شمار می رود؛

۳. اساساً طرح موضوع انقلاب علمی صنعتی برای آن است تا استعمارگران بتوانند انقلابی در برابر انقلاب اجتماعی ملل جهان سوم در داخل خودشان پدید آورند و چنین القا کنند که دست زدن به این گونه انقلابها با هدف مقابله با آنها با توجه به تحولات چشمگیر صنعتی و علمی جهان توسعه یافته، امری ناممکن و دارای افقهای تاریک و نامعلوم است؛

۴. تقسیم جهان به توسعه یافته و عقب مانده خود پرتوی از افکار نژادپرستانه و مرتجع و نمونه تحول یافته ای از تقسیم جهان در عهد استعمار به کشورهای فرهیخته استعماری و کشورهای بدوی و مختلف است.^{۵۰}

تیزینی با داشتن افکار مارکسیستی معتقد است از آنجا که جهان سوم به طور عمده از

نظام اقتصادی-اجتماعی مختلط ولی غیرمنسجم و ناهماهنگ برخوردار است، از این رو واضح نبودن وضع اجتماعی و طبقاتی این جوامع در اثر آمیختگی پیچیده و نامتوازن تشکیلات اقتصادی-اجتماعی موجود نوعی هرج و مرج فکری را در این جوامع موجب شده است. اینجاست که نقش تفکر انقلابی کمونیسم در ایجاد و عمق بخشیدن به آگاهیهای سیاسی و فرهنگی ملتها و ایجاد اعتماد به نفس هویدا می شود؛ چرا که محرومیت و فقر حاکم بر این ملل عمدتاً ناشی از فعالیتها و برنامه های نظامهای سرمایه داری است و چون تفکرات کمونیستی درست مقابل تفکرات سرمایه داری و در جهت حذف آنها صورت می گیرد، می تواند این ملتها را به قدرت اجتماعی متجانس در ضمن ایدئولوژی واحد مبدل سازد. هر چند که فقدان پیشرفت متوازن و عدم هماهنگی در سایر بخشهای کشورهای جهان سوم به شدت محسوس است، اما از طریق به کارگیری عقلایی و انقلاب گونه تفکر کمونیستی می توان راه درست ایجاد وحدت و انسجام قومی و در نتیجه تحقق آن را در کلیه ابعاد جوامع مزبور یافت. بدیهی است که وحدت قومی رابطه ای تنگاتنگ با تحولات اجتماعی و پیشرفت دارد.^{۵۱}

۲. تهدیدهای غرب

طیب تیزی می گوید عده ای از مدافعان توانایی اسلام بر اداره جوامع امروزی معتقدند، آنچه امروزه مسلمانان به عنوان تهدید جدی تلقی می کنند و عمدتاً از جانب تمدن غرب متوجه ما شده، وهمی بیش نیست و علت بزرگ نمایی این تهدیدهای خارجی در دو امر خلاصه می شود: اول اینکه اسلام جوهری ضامن ارتقای جوامع است و نقش موتور محرک را ایفا می کند، نه احکام استنباطی و حکومتهای برخاسته از آن، در نتیجه برداشت اسلام گرایان فعلی تنها نقش بدنه اتومبیل را ایفا می کنند و جای اسلام جوهری و اصیل خالی است؛ دوم اینکه اکتفای مسلمانان به این حکومتهای به ظاهر منتسب به اسلام و غفلت از اسلام جوهری، به آنان چنین القا نموده که اسلام قادر به رویارویی با این تهدیدها نیست، اگر اسلام جوهری به میدان آید، تهدیدهای خارجی به آسانی قابل تحدید است.^{۵۲} تیزی به این

دیدگاه این گونه پاسخ می‌دهد که اول اینکه این حقیقتی غیرقابل انکار است که تمدن امروزی غرب دارای پشتوانه قوی تاریخی است و اگرچه در زمینه ارزشهای اخلاقی هنوز به حد مطلوب نرسیده است، اما برخلاف ما که نه در اخلاق به جایی رسیده ایم و نه در سایر مظاهر تمدنی، حداقل در عرصه تمدنی مادی و صنعتی به اوج قدرت خود رسیده است؛ دوم اینکه عدم توانایی ما برای اجرای اصول و ارزشهای تمدنی متکامل اسلام متناسب با مقتضیات روز ناشی از عدم درک و تحلیل صحیح ما از نیازهای امروز خودمان است و اینکه نمی‌دانیم کدام قسم از اصول و ارزشها، متناسب با نیازهای امروز ماست و کدام یک از آنها باید فعلاً از صحنه زندگی امروز حذف شود. تنها هم و غم ما این است که تمامی دستاوردهای چهارده قرن پیش اسلام را عیناً در زندگی امروزی اجرا کنیم.

تیزینی همچنین به دیدگاه عده‌ای اشاره می‌کند که بر این باورند مقایسه تهدیدهای امروزی برخاسته از تمدن غرب با تهدیدهای متوجه مسلمانان در صدر اسلام بیانگر این حقیقت است که تهدیدهای معاصر حتی به یک دهم آن تهدیدها هم نمی‌رسد، با وجود این مسلمانان توانستند آنها را خنثی کنند. اما مسلمانان امروزی خود را در برابر تهدیدهای ناچیز امروزی عاجز می‌یابند و این امر نشان می‌دهد که اجرای اسلام جوهری مسلمانان را همانند صدر اسلام به غلبه بر مشکلات قادر خواهد نمود. تیزینی در پاسخ می‌گوید: «مسأله ناچیز بودن تهدیدهای امروزی نسبت به تهدیدهای صدر اسلام نمی‌تواند مسأله محوری در بحث عقب ماندگی جهان اسلام باشد؛ چرا که موضوع مهم، قدرت مسلمانان بر تطبیق هماهنگ با مقتضیات روز است، بدین معنا که ابتدا ویژگیهای عصر حاضر را به همراه اشکالات متعدد آن به شیوه‌ای علمی و تحلیلی و عمیق مورد بررسی قرار دهند، سپس دستاوردهای تمدنی اسلام را متناسب با آن مقتضیات به اجرا در آورند و آن بخش از ارزشهایی که قدرت هماهنگ شدن با نیازهای امروزی را ندارند، از صحنه زندگی خود بزدایند. همان گونه که این عملیات دقیق پیش از این از سوی بزرگان اسلام در مسأله بردگی و ازدواج متعه و کنیزکان انجام شده است.^{۵۳} تیزینی در ادامه به دیدگاهی دیگر اشاره می‌کند که بزرگ‌نمایی تهدیدهای فراروی مسلمانان را در عصر حاضر، معلول اوضاع و احوال داخلی خود جوامع مسلمان می‌داند و

ضعف این جوامع را موجب عاجز ماندن آنان در برابر این تهدیدها قلمداد می کند، نه اینکه ضعف مسلمانان ناشی از قهر و غلبه تمدن یا جریان فکری یا اجتماعی غربی باشد، از این رو تنها راه نجات از این مخمصه را اخلاص برای خداوند می داند. تیزینی در پاسخ به بخش نخست این استدلال، معتقد است که بدون شک منشأ تهدیدهای خارجی وضع فلاکت بار مسلمانان و بلکه سایر ملل مستضعف جهان است، اما نباید غافل شد که منشأ اوضاع فلاکت بار و انحطاط مسلمانان چیزی جز سیاست استعمار که از دو قرن پیش اعمال شده نیست. بنابراین، قسمت اعظم ثروتهای جهان عرب و اسرائیل است که موضع گیری جانبدارانه آمریکا در آن به وضوح قابل مشاهده است. اما در پاسخ به بخش دوم استدلال؛ یعنی اخلاص برای خداوند برای حل مشکلات، تیزینی پاسخ می دهد نخست اینکه، دعوت به اخلاص بدون تعیین ویژگیهای وضع فلاکت بار مسلمانان به تنهایی کافی نیست، بلکه باید با به کار بستن ابزارهای معرفتی و فرهنگی حقیقت و واقعیت جهان عرب و اسلام و ساختارهای اجتماعی، فرقه ای، طبقاتی و عرصه های سیاسی و فرهنگی و اخلاقی آن را به خوبی دریابیم.؛ دوم اینکه، مسأله اخلاص امری نسبی است و از فردی تا فرد دیگر متفاوت است، از این رو نمی توان اخلاص دینی صاحبان ثروتهای کلان را که برخاسته از مطامع و مصالح شخصی آنان است، عین اخلاص دینی طبقه های مستضعف دانست و این همان چیزی است که امام علی (ع) فرمود: «قرآن دربرگیرنده وجوه مختلف است و به زبان مردان سخن می گوید»، که این زبان چیزی جز منافع و موضع گیریهای متفاوت و متناقض افراد نمی تواند باشد. بنابراین تا وضع سیاسی و اجتماعی و فرهنگی جوامع خود را شناسیم، اخلاص برای حل مشکلات بی فایده خواهد بود.^{۵۴}

۳. خطر جهانی سازی برای جهان اسلام

به نظر تیزینی پدیده جهانی سازی در جهان عرب مطرح شده، ولی هنوز به طور جدی و دقیق مورد مطالعه قرار نگرفته است. در مواجهه با این پدیده احتمالاً تجدید نظر در تفسیر نصوص و گفتمانهای دینی لازم است.^{۵۵} به هر حال به نظر او، پدیده جهانی سازی از دیگر

مشکلات فراروی اسلام است که قرائت ایده آل و معاصر اسلامی عهده دار مقابله جدی با آن است. ظهور پدیده مزبور به رهبری و قیمومت آمریکا با هدف سیطره این کشور بر کل جهان و تبدیل ملتها و کشورها به بردگانی نوین در جهت خدمت به منافع این کشور صورت گرفته است. یکی از شاخص ترین ویژگیهای جهانی سازی ایجاد بازار جهانی است که بشریت و طبیعت را می بلعد و آنها را به کالا تبدیل می کند و هدف اصلی آن زدودن چارچوبهای اخلاقی و ارزشی حذف مرزهای ملی و قومی و از بین بردن هویت ملی و قومی ملتها و بازسازی روابط اجتماعی و ساختارهای اقتصادی، سیاسی، فرهنگی، دینی و عرفی است، به گونه ای که همگون با نیازمندیهای بازار جهانی باشد. از دیگر خطرناک ترین مظاهر جهانی شدن، ظهور پدیده اینترنت است که بدون اجازه افراد به داخل منازل آن نفوذ کرده تا آنان را مقهور خود نماید.^{۵۶}

به نظر تیزینی هدف از ایجاد نظام واحد جهانی به نامهای نظم نوین یا جهانی شدن، در واقع تبدیل پدیده های طبیعت از جمله انسان به یک کالای قابل معامله است و مبنای دستیابی به چنین هدفی انحلال هویت های مختلف اعم از هویت ملی، قومی، حکومتی و هویت خود افراد بشر به عنوان یک انسان است. پدیده جهانی سازی تنها به این محدود نمی شود، بلکه قالبهای فکری و مبانی ایدئولوژی افراد بشر را نیز در بر می گیرد، تا جایی که حتی علمی همچون فلسفه که دارای مبانی و مواضع خاص خود می باشد نیز به صورت کالا درآمده و در جهت خدمت به علوم جدید همچون فیزیک و ریاضیات تحت عنوان فلسفه علم یا روش شناسی علم قرار می گیرد؛ چرا که در چنین نظامی «معرفت ایده آل» و یا «الگوی واقعی معرفت» در علوم پایه خلاصه می شود و به معنای این است که انسان دچار فقدان ذات شده و به صورت یکی از اشیاء درآمده است.^{۵۷} در خصوص آثار جهانی سازی، تیزینی از جمله موانع نهضت بیداری فکری عرب را همین پدیده جهانی سازی می داند. این پدیده اهداف راهبردی خود را به صراحت و بدون واژه اعلام نموده است که به طور خلاصه در حاکمیت «بازار متحد جهانی» هویدا می شود. در واقع جهانی سازی زمانی می تواند به این غایت خود برسد که تمامی هویت های قومی، تاریخی و نیز مرزهای بین المللی را ویران نموده و از میان بردارد. به همین

خاطر و در چارچوب فروپاشی هویت‌های قومی و تاریخی ملل، تمام آنچه ممکن است بر خاسته از این هویت‌ها باشد نیز از بین می‌رود. بنابراین، طبیعی است که طرح‌های ارایه شده جهت ایجاد نهضت‌های بیدارسازی نیز خود به خود در جریان پدیده جهانی سازی نابود می‌شود.^{۵۸} به اعتقاد تیزینی نظم نوین جهانی نیز که در قالب پدیده جهانی سازی در حال شکل‌گیری است و امپریالیسم جهانی به همراهی و کمک اسرائیل آن را دنبال می‌کند، نقش مهم و قابل توجهی در ایجاد انگیزه و حتی شاید جنبش‌های مقاومت در جهان عرب ایفا خواهد کرد؛ چرا که کم‌کم عده‌ای در میان امت عرب پی خواهند برد که هدف این نظم نوین ایجاد یک دهکده جهانی با هم‌زیستی مسالمت‌آمیز و عدالت نیست، بلکه تنها هدفش سیطره طراحان آن بر کل جهان از طریق تغییر هویت ذاتی ملل به واسطه طرح جهانی شدن است، به گونه‌ای که آنان را صرفاً به صورت یک کالای مصرفی درآورد. به نظر تیزینی، جهانی شدن آثار مثبتی نیز دارد که باید ابتدا آثاری را که موجب سیطره طراحان آن می‌شود، کنار بزنیم. در جریان نظم نوین باید طرح اسرائیل را که در چارچوب پدیده جهانی شدن مطرح شده و هدفش تفکیک جهان عرب و فروپاشی آن است، مورد توجه قرار دهیم؛ زیرا با تحقق این دو طرح همگی ما قربانی نخواهیم شد.^{۵۹} جهانی سازی جهت دستیابی به اهداف خود که در ایجاد یک بازار متحد جهانی خلاصه می‌شود، فروپاشی و انحلال هویت‌های ملی و تاریخی ملت‌ها و نیز آنچه را سبب طرح و ایجاد نهضت‌های بیدارگری می‌شود، هدف قرار داده است و به کمک صهیونیسم نوین به تأثیرگذاری می‌پردازد؛ زیرا صهیونیسم نیز در این میان تغییر روش داده و با کنار گذاشتن راهبرد جنگ نظامی، راهبردهای نوین مبتنی بر نیازهای دهکده جهانی و بازار آن را اتخاذ نموده است. در واقع پدیده جهانی سازی و صهیونیسم نوین، خطرناک‌ترین تهدید نسبت به سرنوشت جهان عرب تاکنون است؛ به خصوص که راه نجات جوامع عرب را که همان نهضت بیدارسازی است، در معرض تهدید قرار می‌دهد.^{۶۰} همچنین تیزینی معتقد است طرح مسأله برابری حقوق زن و مرد در سایه سیطره جهانی سازی، هدفی جز تبدیل زن به کالاهای تجاری و تبلیغ کالا از طریق زن ندارد و این به معنای سلب هویت اجتماعی و فرهنگی زنان است و آزادی و کرامت او را خدشه دار می‌سازد.^{۶۱}

تیزینی به طور خلاصه به تبعات منفی پست مدرنیسم و جهانی شدن به شرح زیر اشاره می‌کند:

۱. جهانی شدن متضمن ایجاد نظام واحد اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی مبتنی بر تبدیل طبیعت بشر به کالای مصرفی است.^{۶۲}
۲. پست مدرنیسم و جهانی شدن، تمامی دستاوردهای اساسی جوامع همچون دموکراسی، مدرنیسم، فلسفه و ایدئولوژیها را با این توجیه که دیگر کارایی ندارند، نابود می‌کند و علاوه بر آن مؤلفه‌هایی مانند هویت، تاریخ، میراث، ملیت، قومیت و عقاید دینی و غیردینی را که مشوق بشر به سوی توسعه زندگی است، به فراموشی می‌سپارد.
۳. نظام نوین فوق این هدف را دنبال می‌کند که ابتدا مرزبندیهای سیاسی و جغرافیایی کشورها از بین برود، سپس جهان به یک دهکده جهانی که خود نیز بازار واحد جهانی را تشکیل می‌دهد، تبدیل شود.
۴. آنچه طراحان دو نظام فوق در پی تحقق آن هستند، همان پایان دادن به امری است که جهان عرب در حال تلاش برای دستیابی به آن است و آن، ایجاد دولت فدرالی مبتنی بر قومیت عرب و دموکراسی سیاسی و جهش سیاسی و فرهنگی و طرحهای توسعه با هدف ایجاد جامعه‌ای مدنی و باز می‌باشد.
۵. از آنجا که هدف اساسی پدیده جهانی سازی، تبدیل طبیعت از جمله خود بشر به کالایی قابل معامله است و از سوی دیگر جهان عرب دارای غنی ترین منابع جهان و از مهم ترین مناطق سوق الجیشی است، جهان عرب نخستین میدان اقدامات غرب در جهت خلق نظام جهانی نوین خواهد بود.
۶. در اعمال نظم جهانی سازی، تنها جهان عرب با تهدیدها و حملات نظامی و وابستگی اقتصادی و سیاسی به غرب و نیز غرب زدگی مواجه نخواهد بود، بلکه موجودیت ذاتی آن نیز در اثر انحلال هویت تاریخی، ملی و قومی در معرض تهدید قرار خواهد گرفت.
۷. با عملی شدن جهانی سازی، جهان عرب به عنوان جزو جدانشدنی از بازار جهانی مصرف در خواهد آمد و به صورت بازار مصرف تولیدات غرب تغییر شکل خواهد داد.

نتیجه گیری

طیب تیزینی راهکارهای قابل تأملی برای حل مشکلات جهان اسلام دارد، اما آنچه اندیشه های او را دچار تناقض و آشفتگی کرده است، گرایشهای مارکسیستی اوست. تناقضهای تیزینی از آنجا ناشی می شود که می خواهد افکارهای مارکسیستی اش را نخست با آموزه های اسلام و دوم با جهان اسلام هماهنگ سازد و این دورا با هم سازگار کند، ولی در این کار ناموفق است. اگرچه افرادی مثل مصطفی سباعی و محمد نخشب قبل از او توانستند برخی آموزه های سوسیالیستی را با آموزه های اسلام تلفیق کنند و مباحث نظری مهم و قابل توجهی ارائه دهند، ولی تیزینی در هر دو بعد نظری و کاربردی از این کار عاجز است. دلیل اینکه تیزینی در مباحث نظری هم موفق نیست، رویکرد کاربردی تمام مباحث اوست. تیزینی دارای شناخت خوبی نسبت به اسلام است و آموزه های اسلام و مباحث مربوط به قرآن یا صدر اسلام را به طور عمیق و جدی مطرح می کند، ولی راه حلهای او که در نهایت بر حاکم شدن نظام کمونیستی و حاکمیت سیاسی و اقتصادی مارکسیسم در جهان اسلام است، بسیار ساده انگارانه به نظر می رسد و کاملاً صبغه شعاری دارد و سطحی است.

مهم ترین نظریه تیزینی از پایه طرح جامع «نهضت نوین بیداری و روشنگری در جهان عرب» است و تمام دیدگاهها و راه حلهای سیاسی-اجتماعی اش را در این قالب پی می گیرد، اما به نظر می رسد این نظریه چندان روشمند نیست؛ چون به حدی گسترده و همه جانبه است که هر چیزی را می توان در آن جای داد و هر بحثی را در قالب آن پی گیری کرد. بسیاری از مباحث تیزینی در این بخش نیز جنبه انتزاعی و غیر علمی دارد و نشان می دهد تیزینی معادلات حاکم بر قدرت را چندان نشناخته است، ضمن اینکه برخی راهکارهای او جنبه آرمانی و شعاری به خود می گیرند.

پاورقیها:

۱. طیب تیزی و ابويعرب المرزوقی، آفاق فلسفه عربيه معاصره، دمشق: دارالفکر، ۲۰۰۱، ص ۲۱۰.
۲. همان، ص ۱۶۳.
۳. همان، ص ۱۶۶.
۴. همان، ص ۱۷۲.
۵. و لو شاء ربك لجعل الناس امه واحده. هود (۱۱): ۱۱۸. و لو شاء الله لجعلكم امه واحده. مائده (۵): ۴۸.
۶. طیب تیزی و محمد سعید رمضان البوطی، الاسلام و العصر، تحديات و آفاق، اعداد و تحرير عبدالواحد علوانی، دمشق: دارالفکر، ۱۹۹۹، ص ۷۹.
۷. همان، ص ۷۵-۷۹.
۸. همان، ص ۹۰-۹۱.
۹. همان، ص ۸۶-۸۷.
۱۰. ر.ک: طیب تیزی، «فیما بین الفلسفه و التراث»، در: الفلسفه العربيه المعاصره، بیروت: مرکز دراسات الوده العربيه، ۱۹۹۸، ص ۴۱۱-۴۰۱.
۱۱. طیب تیزی «شجد الادهان بسيره بلاد العرب و السودان»، ص ۵، در:
www.al_watam.com/data/20030266/indax, asp?content=catture
۱۲. طیب تیزی و محمد سعید رمضان البوطی، پیشین، ص ۱۰۸-۱۰۹.
۱۳. همان، ص ۹۰-۹۲.
۱۴. همان، ص ۱۵۰-۱۵۱ و ۱۶-۱۸۷.
۱۵. همان، ص ۱۷۲.
۱۶. همان، ص ۱۵۸-۱۵۹.
۱۷. همان، ص ۱۵۳-۱۵۵.
۱۸. دومینیک سورديل، قراءه غریبه معاصره الاسلام، ترجمه سليم قندلفت، تقديم طیب تیزی، دمشق: دار حوار للطباعه و النشر و التوزيع، ۲۰۰۳، ص ۷.
۱۹. طیب تیزی و محمد سعید رمضان البوطی، پیشین، ص ۱۵۹.
۲۰. همان، ص ۹۷-۱۰۰.
۲۱. همان، ص ۱۶۶-۱۶۸.
۲۲. طیب تیزی «قانون الاحزاب یوسس لمصالحه و طنيه فاعله» در:
<http://kassioun.org/dborad/viewthread.php?tid=10>
۲۳. طیب تیزی، «بیان فی النهضته و التنوير العربی»، مجله عالم الفکر، العدد ۳، المجلد ۲۹، مارس ۲۰۰۱، ص ۶۰-۶۱.
۲۴. همان، ص ۶۲-۶۳.
۲۵. همان، ص ۶۱.

۲۶. همان، ص ص ۵۲-۵۳.
۲۷. همان، ص ص ۶۳-۶۴.
۲۸. همان، ص ص ۶۶-۶۷.
۲۹. طیب تیزی و محمد سعید رمضان البوطی، پیشین، ص ص ۱۶۴-۱۶۶.
۳۰. طیب تیزی، «بیان فی النهضه و التنوير العربی»، پیشین، ص ص ۵۴-۵۵.
۳۱. همان، ص ۵۴.
۳۲. همان، ص ۵۵.
۳۳. طیب تیزی، آفاق فلسفه عربیه معاصره، پیشین، ص ص ۲۰۱-۲۰۳.
۳۴. همان، ص ۲۰۷.
۳۵. طیب تیزی، «بیان فی النهضه و التنوير العربی»، پیشین، ص ۵۶.
۳۶. طیب تیزی، آفاق فلسفه عربیه معاصره، پیشین، ص ص ۲۱۷-۲۱۸.
۳۷. طیب تیزی، «بیان فی النهضه و التنوير العربی»، پیشین، ص ص ۵۶-۵۷.
۳۸. همان، ص ۶۵.
۳۹. طیب تیزی، آفاق فلسفه عربیه معاصره، پیشین، ص ۲۰۶.
۴۰. طیب تیزی، «بیان فی النهضه و التنوير العربی»، پیشین، ص ۶۴.
۴۱. طیب تیزی، آفاق فلسفه عربیه معاصره، پیشین، ص ص ۲۱۴-۲۱۶.
۴۲. طیب تیزی، «بیان فی النهضه و التنوير العربی»، پیشین، ص ص ۶۹-۷۰.
۴۳. همان، ص ۶۹.
۴۴. همان.
۴۵. طیب تیزی، آفاق فلسفه عربیه معاصره، پیشین، ص ص ۲۰۶-۲۰۷.
۴۶. طیب تیزی، «بیان فی النهضه و التنوير العربی»، پیشین، ص ۷۰.
۴۷. طیب تیزی، «مؤتمر حوار وطنی ديمقراطی»، در:
- www.mafhaum.com/press5/tiz.htm
۴۸. طیب تیزی، حول مشکلات الثوره و الثقافه فی العالم الثالث، الوطن العربی نموذجاً دمشق: دار دمشق للطباعه و النشر، (طبعه ۴)، ص ص ۱۴-۱۶.
۴۹. همان، ص ص ۶۹-۷۰.
۵۰. همان، ص ص ۶۶-۷۰.
۵۱. همان، ص ص ۳۷-۳۸.
۵۲. طیب تیزی و محمد سعید رمضان البوطی، پیشین، ص ص ۷۹-۸۵.
۵۳. همان، ص ص ۸۴-۸۶.
۵۴. همان، ص ص ۸۸-۹۰.
۵۵. طیب تیزی، «شجد الازهان بسیره العرب و السودان»، پیشین، ص ۵.

۵۶. طیب تیزیی و محمد سعید رضانی البوطی، پیشین، ص ۱۶۰ .
۵۷. طیب تیزیی، آفاق فلسفه عربیه معاصره، پیشین، ص ۱۴۵، ۱۵۲-۱۵۳، ۲۰۰۱ م.
۵۸. طیب تیزیی، عالم الفکر، پیشین، ص ۵۸-۵۹ .
۵۹. همان، ص ۶۷ .
۶۰. همان، ص ۵۹ .
۶۱. طیب تیزیی، «المساواه بین الجنسین، مشروع مؤجل فی ظل العولمه» در:
www.amanjordan.org/arabic_news/wmriew.php?ArtID=7700
۶۲. طیب تیزیی، آفاق فلسفه عربیه معاصره، پیشین، ص ۲۴۸-۲۵۰ و ۱۸۷ .

